

کنفرانس «با استالین»

<http://un-comm-ukr.ucoz.ru/publ/۱-۱-۰-۱۳۰۶>

۱ دلو ۱۳۹۲

سوسیالیسم از هم نپاشید، تجدید نظر طلبی در آن شکست خورد!

بابتکار حزب کمونیست چپ خلق ایتالیا در تاریخ ۱۷ ماه مارس سال ۲۰۱۳ در فلورانس، «کنفرانس با استالین!» با شعار «سوسیالیسم شکست نخورد، تجدید نظر طلبی در آن فروپاشید!»، برگزار گردید. گزارش مربوط به سهم استالین در گنجینه تئوری انقلاب پرولتری بوسیله مارکو ریتسیو، دبیر ملی حزب کمونیست چپ خلق ایتالیا قرائت شد. او خاطرنشان کرد، استالین در تحلیل خود از روندی که به انقلاب اکتبر انجامید، سه تضاد اصلی مشخصه آن دوره را تبیین کرد: تضاد بین کار و سرمایه، بین امپریالیستها در مبارزه برای سلطه بر بازار و منابع و تضاد بین کشورهای توسعه یافته با میلیونها زحمتکش در کشورهای وابسته و مستعمره. امروز همراه با امپریالیستهای استعمارگر سنتی آمریکا، اروپا و ژاپن، واقعیت جدیدی تحت عنوان خلاصه «بریکس» وارد عرصه رقابتهای جهانی شده است. به همین دلیل هم تضاد بین امپریالیستها جنبه جهانی پیدا کرده است (البته این یک اشتباه محض خواهد بود هر گاه کشورها بریکس - برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی را با امپریالیسم آمریکا و متحدان مثل انگلیس، فرانسه، آلمان و ژاپن همردیف بدانیم و مورد مقایسه قرار دهیم. زیرا، کشورهای بریکس اگر چه کشورهای سرمایه داری هستند، ولی تا صعود به مرحله امپریالیستی آن، هنوز راه بسیار درازی در پیش دارند. مترجم). از دیگر سو، امروز میتوان در باره رشد فرایند انقلابی، هر چند نه کاملاً سوسیالیستی در آمریکای جنوبی و حتی در باره حرکت آشکارتر بسوی انقلاب در جنوب اروپا، بویژه، در یونان صحبت کرد. بدین ترتیب، اگر چه شمار مراکز انقلاب افزایش یافته، اما تضاد اصلی تبیین شده توسط استالین برای تعیین شروع روندهای انقلابی تغییر محسوسی نیافته است. استالین در اثر «در باره اصول لنینیسم» خود دوره زمانی مارکس تا لنین را بعنوان دوره غلبه «باتلاق» انترناسیونال دوم تعریف می کند که اپورتونیستها یا بدلیل ماهیت خرده بورژوازی خود

یا به بهانه «حفظ وحدت» شانه به شانه بورژوازی ایستادند. و ۶۰ سال گذشته پس از مرگ استالین، سالهای بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۶، دوره نوزائی و سقوط یا حداقل تغییر ماهیت احزاب کمونیستی و کارگری زیادی بود. بموازات پیشروی اپورتونیسیم خروشچوفی، تلاشهای زیادی برای اثبات نظریه اروتونیسیم، و در ۲۰ سال اخیر برای «حضور مجدد» کمونیستی در ایتالیا بعمل آمد. تخریب احزاب احیای کمونیستی، سپس حزب کمونیستهای ایتالیا، مساعی مسمتر آنها برای پیوستن به اتحاد پیش از انتخاباتی با احزاب بورژوازی، مطلق کردن و تجدید نظر در مبارزه پارلمانی و، در پی آن قطع پیوند با توده، با اهداف انقلاب و، در نهایت، از دست دادن درک واقعیت بمثابه معلول آن، همه اینها با تحلیل و ارزیابی استالین از انترناسیونال دوم انطباق دارد.

ریتسیو یادآوری می کند، که در مواجهه با چنین وضعیتی و بمنظور احتراز از عدم آمادگی یا حتی بی سلاحی در نبرد با بورژوازی، استالین با کاربست خلاق روش لنینی، ضرورت بازنگری انتقادی تاریخ، طرد کهنه و تجهیز پرولتاریا به ابزار جدید مبارزه را مورد تأکید قرار داد. برای این امر، مقدم بر همه، مبارزه با همه مقولات، مفاهیم، روشهای مسلم فرصت طلبی سیاسی و دگماتیسم نظری آن و شروع بازسازی نظریه انقلابی راستین با تأکید بر وحدت نظری و عملی را ضروری می دانست. ادعای از میان رفتن تدریجی طبقه کارگر، محدود ساختن شکل مبارزه پرولتاریا فقط به حوزه های سازمانی با استناد به موازین قانونی، تحریف اپورتونیسیتی اکثریت مفاهیم و تمام قالبهای معمول دیگر در میان باصطلاح «چپها» را هدف این مبارزه می شمرد. استالین احزاب سیاسی را نه بر اساس شعارهایشان، بلکه بر مبنای عمل واقعی آنها می سنجید، او آنها را به آماده سازی توده ها برای مبارزه انقلابی و بهره گیری حداکثری از تصحیح اشتباهات روی داده برای تربیت کادرها فرامی خواند. استالین نظریه را بمنزله «تجربه جنبشهای کارگری همه کشورها، بصورت یک کل» می دانست. در پی استالین، حزب کمونیست چپ خلق ایتالیا با وجود همه محدودیها در تأثیرگذاری آن، بر پایداری و تغییرناپذیری تئوری و رابطه ناگسستنی آن با عمل انقلابی تأکید می کند. این حزب، امروز همچنان مخالف سازش ناپذیر تئوری پیشنهادی «چپ رادیکال» - «تئوری خودانگیختگی»، نافی نقش حزب بعنوان پیشگام و تبدیل آن به پسر و جنبش توده ای باقی می ماند. استالین سه بُعد تضاد درونی سرمایه داری را که رشد آنها باعث وقوع اولین انقلاب پرولتری تاریخ گردید، تعریف می کند. این سه بُعد تضاد عبارتند از: **تقویت ماهیت انگلی سرمایه داری انحصاری مرتبط با سلطه سرمایه مالی، تقسیم جهان به اقلیت استثمارگران و ستمگران و اکثریت عظیم ستمدیدگان و استثمار شوندهگان و توسعه ناموزون خود**

کشورهای امپریالیستی. در این صورت، ادغام انقلاب پرولتری و ضداستعماری در جبهه واحد ضدامپریالیستی اجتناب ناپذیر است.

ریتسیو تأکید می کند، که امروز توأم با بررسی انقلاب پرولتری بر اساس تحلیل مشخص از شرایط اقتصادی و سیاسی هر کشور دلخواه، توجه و دقت بر روی اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان در کل، به این دلیل ضرورت دارد که هر کشور به یکی از حلقه های زنجیر واحد امپریالیسم تبدیل گردیده است. استالین متذکر شد، که شرایط عینی انقلاب در کل نظام اقتصادی امپریالیستی جهان بوجود آمده است. این نگرش استالینی هیچگونه وجه مشترکی با تروتسکیسم ندارد. بعقیده تروتسکی انقلاب جهانی بایستی همزمان در همه کشورها روی دهد، در غیر اینصورت، سوسیالیستی نخواهد بود (دلیل و علت اصلی و اساسی دشمنی و مقابله تروتسکی با انقلاب اکتبر و استالین، درست از این همین باور و اعتقادش ناشی شد. بعبارت دقیق تر، برای دفاع از منافع طبقه خرده بورژوازی در کشور شوراها و بشکست کشیدن دیکتاتوری پرولتاریا بود که هر چند زمانی، در مقابل تکامل نیروهای مولده در کشور شوراها، پشتک جدیدی میزد و خط عوض میکرد. مترجم).

به باور لنین و استالین انقلاب حتی می تواند در یک کشور از جبهه ضعیف امپریالیستی روی دهد، توسعه یابد و در خدمت رشد فرایندهای انقلابی در بقیه جهان قرار گیرد. اگر بر اساس باور تروتسکی تا رشد سرمایه داری بمرحله لازم توسعه بایستی بدون عمل به انتظار وقوع انقلاب جهانی نشست، اما مارکسیست- لنینیستها از نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل علمی سرمایه داری برای کار در شرایط مشخص کشور خویش استفاده می کنند. چون انقلاب پرولتری با توجه به درجه بلوغ ناموزون تناقضات درونی امپریالیسم همزمان در همه کشورها روی نمی دهد، لزوماً به معنی پیروزی آن در کشوری که در آن «سرمایه داری رشدیافته تر است» یا «اکثریت جمعیت آن را کارگران تشکیل می دهد»، نیست، بلکه بدین مفهوم است که پیروزی آن در ضعیف ترین حلقه امپریالیسم ممکن است. اپورتونیستها این وضعیت را نادیده می گیرند و یک خط موهوم از مراحل تاریخی ترسیم می نمایند، که به انکار امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی تا غلبه سرمایه داری بر بقایای مناسبات اجتماعی ما قبل خود و دستیابی پرولتاریا به ویژگی های کمی و ذهنی ضروری برای نبرد فرضی نهائی منتهی می شود.

اما بر مبنای تجربه مشخص انقلاب، لنین و همچنین استالین نتیجه می گیرند، که انقلاب بورژوا- دمکراتیک باید با انقلاب پرولتری که آخرین خواهد بود، ارتباط نزدیک داشته باشد. سرمایه داری در مرحله امپریالیسم خود سعی میکند عناصر نظامهای اجتماعی-

اقتصادی ماقبل خود را احیاء نماید. به همین سبب، مبارزه برعلیه بقایای فئودالیسم و احیای برده داری فقط می تواند به مبارزه علیه امپریالیسم منجر شود. استالین برای توسعه نظریه لنینی انقلاب پرولتری، تصریح می کند، که، اگر انقلاب در یک کشور ممکن و حتی الزامی است و اگر همچنین فرارویاندن انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب پرولتری ضروری است، باید همان شرایط مشخص عینی برای انجام موفقیت آمیز انقلاب موجود باشد. بدین معنی، که اگر توده ها ادامه حیات بشکل سابق را غیرممکن می دانند و خواهان تغییر هستند، طبقه حاکم نیز باید در شرایطی نباشند که مثل سابق حکومت کند. افزون بر این، در صورت عدم وجود بحران عمومی، هم در جامعه استثمارگران و هم جامعه استثمارشوندگان، وقوع انقلاب ممکن نیست. لنین تأکید می کرد، که وظیفه انقلاب پیروزمند عبارت است از بسیج حداکثری همه امکانات موجود در یک کشور برای بیداری، توسعه و پشتیبانی از انقلاب در همه کشورها. تصرف قدرت از نظر استالین فقط یک آغاز است که پس از آن باید آن را بازگشت ناپذیر ساخت. زیرا، حاکمیت سرنگون شده بورژوازی در یک کشور، با تکیه بر قدرت جهانی سرمایه و حفظ پیوند خود با آن، بدلیل در اختیار داشتن پول، تجربه بیشتر در سیاست و سازماندهی تولید و، بیش از همه، در عرصه نظامی، که انقلاب نمی تواند آن را بسرعت نابود سازد، هنوز قدرتمندتر از پرولتاریا است. علاوه بر این، تولید خرد همواره سرمایه داری می زاید، و، اگر پرولتاریا بسهولت می تواند از سرمایه داران خلع ید نماید، ولی مجبور است مدتهای مدید با تولیدکنندگان کوچک زندگی کند. به همین دلیل انقلاب برای انجام سه وظیفه عمده: در هم شکستن مقاومت بورژوازی، سازماندهی ساختمان سوسیالیسم و از میان برداشتن همه طبقات از طریق متحد کردن توده های زحمتکش پیرامون پرولتاریا و آماده کردن آنها برای دفاع از انقلاب، باید دیکتاتوری پرولتاریا را بمتابه شالوده اصلی اعمال نماید. در روند حرکت از سرمایه داری به کمونیسم، بورژوازی ناگزیر به برقراری حاکمیت خود، که معمولا در تلاشها برای بازسازی بیان می شود، امیدوار است. در این دوره میان پرولتاریا و بورژوازی توده بسیار عظیم خرده بورژوازی مترلزل و نامشخص وجود دارد که می تواند امروز از پرولتاریا پشتیبانی نماید و فردا در اولین برخورد به مانع، به آغوش دشمن طبقاتی برگردد.

ریتسیو تعریف لنینی دیکتاتوری پرولتاریا را با ذکر کلمات لنین ارائه می دهد. دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی: «جنگ سخت، خونین و بی خون، خشن و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، آموزشی و اداری، علیه قدرت و سنت جامعه کهنه». این مبارزه طبقه جدید

علیه دشمن بسیار قدرتمند، علیه بورژوازی، علیه مقاومتی خواهد بود که با سرنگونی آن ده برابر افزوده می شود. به باور استالین دیکتاتوری پرولتاریا نه یک دوره کوتاه مدت، بلکه، در یک دوره کامل گذار از سرمایه داری به کمونیسم اعمال خواهد شد. در این دوره نه تنها ایجاد شرایط اقتصادی و فرهنگی برای استقرار کامل سوسیالیسم لازم است، حتی پرولتاریا هم باید خود را برای اداره کشور و بازآموزی توده های خرده بورژوازی به نفع پرولتاریا و توسعه تولید سوسیالیستی آماده نماید. از این رو، دیکتاتوری پرولتاریا هم چنین ابزاری است برای بازآموزی توده میلیونی دهقانان، خرده مالکان، کارکنان، مقامات، روشنفکران و برای آزادسازی آنها از تعصبات و پیشداوریهای خرده بورژوائی. **دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حاکمیت طبقه کارگر بر بورژوازی.**

ریتسیو تصریح می کند، که اپورتونیستها «تصرف قدرت» را با «تشکیل دولت»، یعنی با تعویض ساده دولت، که نظام سیاسی و اقتصادی کهنه را تغییر نمی دهد و در حکم یک آرایش برای بورژوازی، برای حفظ نظارت آن بر اوضاع می باشد، عمدا اشتباه می گیرند. در ایتالیا دولت چپ میانه حاکم بود، در اسپانیا و فرانسه، دولتهای زاپاترو و اولاند، در یونان، دولت برهبری جنبش سوسیالیستی سراسری یونان، در آلمان، سوسیال-دمکراتها، و در انگلیس، حزب کارگر. اما هیچیک از آنها نه تنها بسمت حاکمیت طبقه کارگر حرکت نکردند، بلکه برعکس، بورژوازی موفق شد بطرز ماهرانه ای از این دولتها برای تشدید استثمار کارگران و همه زحمتکشان استفاده نماید.

استالین متذکر می شود، که دیکتاتوری پرولتاریا بمعنی تعویض دولت نیست، بلکه این دولت جدید، با ساختارهای جدید دولتی در مرکز و حاشیه است، این دولت، دولت پرولتاریا است که بر روی ویرانه های دولت کهنه بورژوازی تشکیل می گردد. این دولت در چهارچوب نظام سرمایه داری متولد نمی شود، بلکه در نتیجه شکست آن و بمثابه نتیجه سرنگونی بورژوازی، در روند خلع ید از سرمایه داران، در فرایند اجتماعی کردن ابزار تولید، به سخن دیگر، در روند انقلاب پرولتری پا به عرصه وجود می گذارد. دولت همواره و در همه جا ابزار سلطه یک طبقه بر دیگر طبقات است. با این درک، دولت پرولتاریا نیز از این قاعده مستثنی نیست.

استالین تأکید می کند، که تفاوت جدی بین دولت پرولتری با دولتهای دیگر وجود دارد. همه دولتهای تا کنونی، دیکتاتوری اقلیت استثمارگران بر علیه اکثریت عظیم استثمارشدگان بوده اند. دیکتاتوری پرولتاریا بمعنی دیکتاتوری اکثریت استثمارشدگان بر اقلیت بهره کشان است.

استالین دیکتاتوری پرولتاریا را بعنوان «حاکمیت بدون محدودیت قانونی و مبتنی بر قدرت و درک طبقه کارگر و توده های زحمتکش در برخورد به بورژوازی» تعریف می کند. «دمکراسی

ناب»، بهتر برای همه، برای فقرا و اغنیا وجود ندارد. زیرا، هر دمکراسی همواره دیکتاتوری طبقاتی بوده، به همین دلیل، دیکتاتوری پرولتاریا شکل جدید دولت دمکراتیک برای طبقه کارگر و متحدان آن و شکل نوین دیکتاتوری علیه بورژوازی محسوب می شود.

دمکراسی در نظام سرمایه داری، دمکراسی برای سرمایه داران، برای اقلیت استثمارگران است و محدود کننده حقوق اکثریت استثمارشوندگان. اما دیکتاتوری پرولتاریا بمفهوم دمکراسی پرولتری برای اکثریت استثمارشوندگان است و مبتنی بر اعمال محدودیت در حقوق اقلیت استثمارگر و بر علیه آن. دیکتاتوری پرولتاریا نه در نتیجه توسعه مسالمت آمیز جامعه سرمایه داری، بلکه، تنها در نتیجه سرنگونی ماشین دولت بورژوائی، ارتش سرمایه داری، دستگاه خادمان دولت سرمایه داری، پلیس بورژوازی می تواند استقرار یابد. این بمعنی آن است، که انقلاب پرولتری تحویل - تسلیم ساده ماشین جنگی - بوروکراتیک از دستی به دست دیگر را تحقق نمی بخشد، بلکه، آن را بعنوان پیش شرط خود انقلاب کاملا نابود می سازد و ماشین دولتی نوع جدید را جایگزین آن می نماید.

حکومت شورایی، شکل دولتی دیکتاتوری پرولتاریا، یک ساختار سازمانیافته قادر به محو ماشین دولتی بورژوازی است که دولت جدید را بجای آن می نشاند و مقاومت بورژوازی را بمنظور پیروزی دمکراسی پرولتری بر نوع سرمایه داری آن در هم می شکند. استالین تأکید می کند، که شوراها از نیروی لازم برای انجام این وظیفه ختیر برخوردارند، چرا که آنها تنها سازمانهای توده ای هستند که همه طبقه کارگر و متحدان آن را در برمیگیرند. شوراها سازمانیافته بوسیله خود توده ها، قدرتمندترین ارگان مبارزه انقلابی هستند، که قادرند قدرت مطلق سرمایه مالی را در هم بکوبند. از سوی دیگر، این باعث می شود آنها دمکراتیک ترین و معتبرترین روشها را در عرصه سازندگی و اداره دولت جدید بکار ببندند. اتحاد شوراها محلی و تشکیل ساختار واحد آنها در چهارچوب دولت کارگری، آنها را به طبقه بزرگ حاکم و پیشآهنگ ستمدیدگان و استثمارشوندگان بدل می سازد. شوراها قدرت اجرائی و قانونگذاری را در خود منعکس می سازند و نه بر اساس تقسیمات ارضی، بلکه، بر پایه واحدهای تولیدی انتخاب می شوند. بدینوسیله اداره کشور بر مبنای رابطه مستقیم بین طبقه کارگر با متحدانش و دستگاه دولتی متحقق می شود. با مشارکت بی قید و شرط دائم و پایدار سازمانها توده ای زحمتکشان در اداره دولت، حاکمیت شورایی شرایط اضمحلال خود دولت را در جامعه کمونیستی آماده می سازد. **مارکو ریتسیو** در پایان گزارش خود اعلام کرد که مسائل مرتبط با سازندگی، موضوع بحث کنفرانس بعدی خواهد بود.

هیئت های نمایندگی احزاب کمونیست یونان، اسپانیا، فرانسه، روسیه، اوکراین و یوگسلاوی در این کنفرانس شرکت داشتند.

حزب کمونیست ایتالیا، رُم، ۶ آوریل ۲۰۱۳